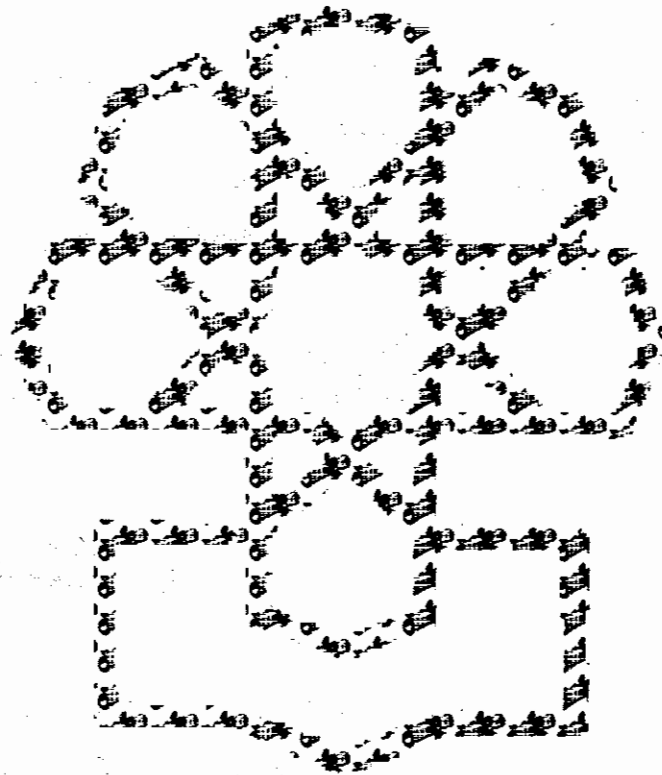




توسعه و عدالت اجتماعی



معاونت پژوهشی

مهر ۱۳۷۵

کار: گروه (۱) خدمات پژوهشی

این مطالعه جهت تقاضای نماینده محترم
آقای دکتر حسن غفوری فرد عضو محترم
هیئت رئیسه انجام شده است

کد گزارش: ۳۶۰۱۷۹۲

مردم مسلمان ایران جامعه‌ای را از طاغوت بازستاندند که گوشه‌گوشه‌هایش داستان‌ها و حکایت‌ها از ظلم و بیداد نمودیان و جای جایش داغ و نشان از رکود و انحطاط و واپسماندگی داشت. خیزش و قیام مردم برای برپایی جامعه‌ای براساس ارزش‌های دینی و زدودن بی‌عدالتی‌ها و رشد و عزت و اقتدار بوده است. انقلاب ما با این اهداف نضج گرفت و با پیروزی آن امید تحقق این آمال در دل‌های خسته و محروم و نگران شکوفا شد.

پس از دوران سرنوشت‌ساز جنگ تحمیلی و پایمردی و سربلندی امت مسلمان، توجه بیشتر به رشد و توسعه اقتصادی و اقتدار و عزت در این عرصه معطوف شد و برنامه‌ریزی و اقدام برای این منظور آغاز شد. اما در کنار این تحرک تازه، دغدغه‌ای نیز شکل گرفت؛ دغدغه‌ای که ریشه در شیوه توزیع ثروت در جامعه، کم توجهی به طبقات محروم، بهره‌مندی تعدادی از مسئولان از امکانات مادی و رفاهی داشت و این پرسش را در اذهان مطرح می‌ساخت که آیا این روند رشد و توسعه به کم‌رنگ‌تر شدن عدالت اجتماعی در جامعه نمی‌انجامد و توسعه به قیمت کاهش عدالت اجتماعی حاصل نمی‌شود؟

برخی با نگاهی عمیق‌تر می‌پرسیدند که آیا در کل میان این دو هدف تزاومی وجود ندارد و در صورت وجود چنین تزاومی کدام مطلوب مقدم و مرجح است؟

برخی توسعه را مرکبی برای رسیدن به عدالت اجتماعی می‌انگاشتند و عشاق عدالت را به آینده‌های دور حواله می‌دادند و دسته دیگر جانب عدالت و حراست از آن را مقدم می‌داشتند.

مروری بر مباحثات و جدال‌های آمیخته با سیاست در سال‌های اخیر، ابهام و خلط و خبط غریبی در کلمات و گفته‌ها نشان می‌دهد و ضرورت تبیین و درک عمیق‌تر مفاهیم چون عدالت و توسعه و ارتباط میان آن دو آشکار می‌کند. آنچه در این مختصر بدان خواهیم پرداخت، تبیین این دو مفهوم است. به این جهت، ابتدا به مفاهیم و اهداف توسعه می‌پردازیم و سپس از آرمان عدالت اجتماعی، به خصوص از نظر دینی گفتگو می‌کنیم و در نهایت به ترسیم ربط میان این دو همت می‌گماریم.

فصل ۱- مفاهیم و اهداف توسعه

۱-۱- تاریخچه

از قرن هجدهم در فضای فکری اندیشمندان غرب سه مفهوم مختلف، یعنی ترقی^۱، تکامل^۲ و توسعه^۳ مورد توجه و محور بحث‌های گوناگون قرار گرفت. هر یک از این مفاهیم بر معانی متفاوتی دلالت دارند. اندیشه «ترقی» به دوران پس از رنسانس، به ویژه عصر روشنگری تعلق دارد. شعار عصر روشنگری این بود که بشر می‌تواند با استفاده از علم و عقل ترقی کند. در قرن نوزدهم، مفهوم «تکامل» رونق یافت و در مرکز توجه قرار گرفت. در نظریه تکامل اجتماعی «اسپنسر» همانند آنچه «داروین» در مورد تحول انواع در طبیعت گفته بود - استدلال می‌شد که جامعه‌ها سیر تمایزی ساخت‌ها و تخصصی شدن وظایف را طی

1. Progress
2. evolution
3. development

می‌کنند. جامعه‌های «پست‌تر» که چنین جریانی را طی نکرده و از نظر ملی عقب مانده‌ترند، به دست جامعه‌های پیشرو خواهند افتاد و به زیر سلطه آنان درمی‌آیند. چنین نگرشی برای موجه جلوه دادن استعمار بود. از این دید، قدرت‌های استعماری ناچار بودند حامل بار مسئولیت «انسان سفید پوست» باشند و بار تکامل جوامع عقب مانده را هم بر دوش کشند. این فکر در قرن بیستم به مفهوم مسئولیت مبدل شد. مسئولیت میسیونرهای استعماری برای متمدن کردن این جوامع عقب مانده، چنین تصور می‌شد که عقل و علم و تکنولوژی، جامعه‌های پیشرفته را قادر می‌کنند در روند امور دخالت کنند و به آنها جهت دهند و به این معنی، بر جریان تکامل تأثیر بگذارند.

۱-۲- رواج مفهوم توسعه

مفهوم توسعه به دنبال جنگ جهانی دوم رواج یافت. مطالعه توسعه در دورانی معلو از خوش بینی و ترقی روزافزون کشورهای مهم غربی آغاز شد. اروپا بازسازی خود را در کوتاه‌ترین زمان به اتمام رسانده بود. در نخستین سال‌های پس از جنگ، توسعه جهان سوم به صورت انتقال جامعه از وضعیت سنتی به شکل مدرن محسوس بود. اثر مشهور و مورد توجه در این زمینه، کتاب گذر از جامعه سنتی^۱ اثر «لرنر»^۲ بود. توسعه از نظر لغوی به معنی «خروج از لفاف» است. از دید نظریه نو سازی، این «لفاف»^۳ همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزش‌های آن بود. از جهت تاریخی، در فرهنگ‌ها و ارزش‌های بومی به چشم موانع تحول و سرچشمه‌های اصلی عقب ماندگی نگاه می‌شد.

استعمار زدایی، منازعاتی را در حوزه‌های روشنفکری غرب برانگیخت: کدام الگوی توسعه را باید پیش پای کشورهای نوپا، یعنی کشورهای در حال توسعه، گذاشت؟ این کشورها بر مبنای کدام خطوط راهنما می‌توانند به «جهش» خود سامان دهند؟ این قبیل سؤال‌ها، موجب مباحثات نظری شدیدی در میان متخصصان و محافل دانشگاهی اروپا و ایالات متحده شد. در کوران انتشار آرا و عقاید، نظریه‌ای بر سایر نظریه‌ها تفوق یافت و به همین سبب، به روند غالب در مباحث توسعه بدل شد.

۱-۳- روند غالب در مباحث توسعه

این نظریه، با مطالعات اقتصادی و اجتماعی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم منتشر می‌شد، شباهت زیادی داشت. در آن زمان اندیشه‌ها و نهادهای سنتی اروپای غربی زیر فشار مدرن سازی، صنعتی شدن و شهری شدن، دچار فرسایش شده بودند. بیان مجددی از نظریه‌های «اسپنسر»، «دورکیم»، «وبر» با نیم نگاهی به کشورهای در حال توسعه، به ویژه در دانشگاه‌های امریکای شمالی، مطرح شد. در آن دانشگاه‌ها، سناریوهای توسعه‌ای که برای جهان سوم مطرح می‌شد، توسعه این کشورها را به شکل تکرار مسیر توسعه غرب در نظر می‌گرفت. یکی از با نفوذترین نظریه‌پردازان این نحله، «والتر روستو»^۴ بود که برای تحول جوامع مختلف، سناریوی واحدی فرض می‌گرفت و خودش آن را «مراحل رشد اقتصادی» می‌نامید. مطابق نظر «روستو»، تمامی کشورها به ناچار باید از مراحل مشابهی عبور کنند. بعد از نخستین مرحله، یعنی مرحله «سنتی»، مرحله «پیش شرط‌های نو سازی» است. مرحله سوم، مرحله «جهش» یا «خیز» نامیده می‌شود و پس از آن، مرحله «در راه بلوغ» قرار دارد. بعد از این مراحل، آخرین آنها، یعنی مرحله «مصرف انبوه» فرامی‌رسد.

1. The passing of Traditional Society
2. Lerner
3. Envelope

۴. روستو، پیشگامان توسعه انتشارات سمت.

الگوهای اولیه رشد اقتصادی، تقریباً بدون استثنا به انباشت سرمایه به منزله عامل اصلی توسعه می‌نگریستند. در دهه شصت، نقش تجارت خارجی برجسته شد و از دهه هفتاد بیشتر به نقش وام‌های مالی توجه شد. نزد ابداع‌کنندگان الگوهای توسعه ملهم از جامعه‌شناسی، لزوم نوسازی به صورت وحی منزل درآمد. در ذهن اینان، فرایند توسعه عبارت بود از نبود بر ضد سنت‌گرایی، ساخت‌های فئودالی و ادیان آخرت‌گرا^۱. علمای علم سیاست به سلک موافقان «ملت‌سازی»^۲ درآمدند و هویت‌های قومی و قبیله‌ای را به باد استهزا گرفتند و تفرقه‌گرایی‌های غیر عقلایی را محکوم کردند. نکات اصلی نظریه غالب در این دوره عبارت بود از:

الف - دنیوی کردن^۳ نظام ارزشی با فرهنگ سیاسی - اجتماعی عقلانی و خودداری عملی از روی آوردن به القائنات و اقدامات ایدئولوژیک

ب - نوسازی جامعه از طریق:

- ۱- کاهش ارزش‌های گذشته، فی‌المثل تقلیل ارزش‌های تاریخی؛
- ۲- اقتباس الگوهای رفتاری جدید (غربی)، از جمله با آموزش که لامحاله نقش اهرمی را در انتقال ارزش‌ها از غرب به کشورهای در حال توسعه ایفا خواهد کرد؛
- ۳- شهری شدن به منزله خط سیر جهانی به سوی نوسازی؛
- ۴- پذیرفتن گرایش‌های جهان وطنی به مدد ابزارهای فرهنگی چون مطبوعات، تلویزیون و سایر رسانه‌های همگانی؛

ج - رشد اقتصادی از طریق ترویج صنعتی شدن با نادیده گرفتن نسبی کشاورزی، به صورت بخشی سنتی؛
د - در سطح سیاسی، انتخاب الگوی ملت‌سازی و در نظر گرفتن دولت به صورت نخستین محرک توسعه؛
ه - مقدم داشتن نخبگان شهری و به همان میزان سرسری گذشتن از مازاد تولید توده‌های روستایی.

۴-۱- نقدها و عکس‌العمل‌ها

اقلیتی از مورخان، جامعه‌شناسان، انسان‌شناسان، فیلسوفان و نیز اقتصاددانان از این نظریه غالب انتقاد کردند. بنا به عقیده این منتقدان، جهت‌گیری این نظریه به سوی توسعه درست و قابل اعتماد جهان سوم نبود بلکه به گونه‌ای شدیداً یک‌جانبه بر «غربی شدن» تأکید می‌کرد.^۴ آنان همچنین تصور می‌کردند که این نظریه منجر به جذب نخبگان و دفع توهم توده‌ها و رها کردن جامعه در گرداب سختی‌ها و مشکلات شده است. گروهی از عالمان مسیحی علوم اجتماعی، تحت راهنمایی «آر. پی. لبره»^۵ فرانسوی استراتژی موزون‌تری برای توسعه مطرح کردند. در نظر این جماعت، توسعه عبارت بود از توسعه انسانی کامل برای همه، این اقلیت منتقد تصور می‌کردند که برنامه‌های ناشی از نظریه نوسازی دیر یا زود باعث پدید آمدن حرکت‌های اعتراضی خواهد شد. شکست اولین نسل رهبران سیاسی در پیگیری مسیر نوسازی و این واقعیت که در اغلب موارد به جای آنها شوراهای نظامی به قدرت رسیدند تا اعتراضات را فرو نشانند، نشان می‌دهد که انتقادات اینان موجه بوده است.

1. Other-Worldly religions

2. nation-building

3. Secularization

۴. هیرشمن و آندره، الگوهای نظری در اقتصاد توسعه (مجموعه مقالات)، غلامرضا آزاد، کانت (ویراستار)، صص ۳۴۱، ۲۴۹.

۵. راتول پریش، «پیشگامان توسعه»، انتشارات سمت.

در امریکای لاتین پاره‌ای از اندیشمندان باراهنمایی «رائول پریش»^۱ به پرورش نظریه تازه‌ای پرداختند. از دیدگاه این نظریه که به «مکتب وابستگی» شهرت یافت، توسعه نیافتگی یکی از عواقب وابستگی بسیار شدید به غرب بود. توسعه نیافتگی در این دیدگاه به منزله قصور کشورهای در حال توسعه در امر نوسازی نبود بلکه پیامد نفوذ و سلطه غرب و ماهیت استعماری آن بود. راه حل مکتب رادیکال وابستگی، قطع مناسبات و روابط بین‌المللی با جهان خارج بود تا امکان پیش بردن توسعه ملی مطلوب فراهم شود. در طول دهه هفتاد، مکتب فکری وابستگی با اقتباس الگوی مارکسیستی استثمار و مبادله نابرابر، به رادیکالیسم شدیدتری دچار شد. مطابق این گرایش، توسعه حقیقی با سرمشق گرفتن از الگویی سوسیالیستی حاصل می‌شد. برخی از کشورهای در حال توسعه (از جمله آنگولا، اتیوپی و افغانستان) به این راه رفتند اما این کشورها، درست به همان اندازه به اتحاد شوروی وابسته شدند.

۱-۵- نظم نوین اقتصاد بین‌المللی

در اواسط دهه هفتاد، بحث‌هایی در نشست‌های مختلف سازمان ملل متحد مطرح شد و در این بحث‌ها که در مورد «نظم نوین اقتصاد بین‌المللی» بود گروهی از کشورهای در حال توسعه (گروه ۷۷)، با کمک کشورهای بلوک شرق کوشیدند پیشنهادهایی را به منظور اعمال نفوذ بر قیمت‌های جهانی و تعرفه‌های تجاری مورد نظر خود از طرق بین‌المللی مطرح کنند. این تلاش‌ها که در حقیقت پاسخی به تمایلات ناسیونالیستی در کشورهای جهان سوم فقط برای توزیع متوازن‌تر رشد در میان کشورهای مختلف بود، اثر عملی چندانی نداشت.

۱-۶- بحران در حوزه‌های نظری توسعه

از پایان دهه هفتاد تا کنون بحران فکری همه‌گیری در حوزه‌های نظری مرتبط با مسائل توسعه پدید آمده است. «آلبرت هیرشمن»^۲ اقتصاددان مشهور توسعه در مقاله‌ای گیرا می‌نویسد:^۳

اقتصاددانان غربی که وضع این کشورها را (کشورهای در حال توسعه) در پایان جنگ جهانی دوم بررسی می‌کردند. معتقد بودند که وضعیت آنها چندان هم پیچیده نبوده است: اگر درآمد ملی سرانه‌شان به حد کافی افزایش می‌یافت، مشکلات عمده‌شان نیز حل می‌شد، تحقیر کشورهایی که در قرن هجدهم به صفاتی چون «وحشی و بی‌تمدن»، در قرن نوزدهم «عقب مانده» و در قرن بیستم «توسعه نیافته» ملقب می‌شدند، جایگاه آنها را در نظر اقتصاددانان کم ارزش‌تر کرد. دستاویزهای دیگری از قبیل «بدی آب و هوا»، «منابع اندک»، یا «تضاد پست» نیز در شکل‌گیری چنین دیدگاهی تأثیر می‌گذاشتند. با ظهور آموزه جدید رشد اقتصادی، این تحقیرها شکل پیچیده‌تری به خود گرفت و به ناگاه فرض مسلم پنداشته شد که پیشرفت این کشورها، در صورتی که برنامه توسعه یکپارچه‌ای اتخاذ کنند، مسیری خطی طی خواهد کرد! با توجه به فقر دهشتناک حاکم بر این کشورها انتظار می‌رفت که اینان همچون اسباب بازی‌های کوچکی عمل کنند و مراحل مختلف توسعه را یک دل و یک صدا بپیمایند. واکنش ایشان نسبت به تغییرات حاصل، به شدت وحدت‌اروایی نبود چرا که فرهنگ بسیار غنی، روانشناسی پیچیده و برخی عناصر فتودالیت داشتند. خلاصه باید گفت که همچون تاجر بی‌گناه و متین قرن هجدهم، چنین تصور می‌شد که این کشورها هیچ احساس و

۱. سیرامین، منشأ و توسعه توسعه نیافتگی، الگوهای نظری در اقتصاد توسعه، (مجموعه مقالات)، ص ۲۶۷.

2. Hirschman

۳. آ. هیرشمن، ظهور و افول نظریه‌های اقتصاد توسعه، (مجموعه مقالات)، ص ۳۴۱.

عاطفه‌ای نداشتند. یک بار دیگر باید گفت که تجربه چیز دیگری به ما آموخته است.

فصل ۲- عدالت اجتماعی

۲-۱- مفهوم عدالت اجتماعی

عدل را در لغت به تقویم، تسویه، موازنه، استقامت و نظیر و مثل معنی کرده‌اند و آن را ضد ظلم و وجود دانسته‌اند.^۱ عدل از جمله الفاظی است که معانی متضاد دارد چرا که می‌توان از آن هم استوار و توازن و همانندی برداشت کرد و هم اعوجاج و انحراف^۲، معانی متعددی که برای آن بر شمرده‌اند، همگی بازگشت به یکی از این دو معنای متضاد می‌کنند.

الفاظ عدل و عدالت هم در مورد فرد و هم در خصوص اجتماع به کار می‌رود. عدالت اجتماعی و عدالت فردی هر دو تعابیر رایجی هستند. در تعبیر اخیر، از پسندیدگی و هماهنگی و توازن روحی و اخلاقی فرد خیر می‌دهیم. ثمره این استوار و اعتدال نفسانی، عدالت شرعی یعنی اجتناب از انحرافات بزرگ و عدم اصرار و پافشاری بر انحرافات کوچک است. اما تعبیر اول یعنی عدالت اجتماعی، به وضعیتی در مجتمع یعنی وجود استوار و اعتدال و مساوات توجه دارد. این روابط اجتماعی و نهادهای مجتمع هستند که به دلیل وجود برخی از ویژگی‌های آنها می‌گوییم که در این جامعه عدالت اجتماعی تحقق یافته است.

مروری بر تعاریف مطرح شده در خصوص عدالت اجتماعی از سوی متفکران^۳ و اندیشمندان. نشان دهنده این نکته است که تفاوت تعاریف مزبور به‌طور عمده در مصداق عدالت اجتماعی است نه در مفهوم آن. منشأ این اختلاف، در تطبیق اموری از قبیل جهان بینی و ایدئولوژی خاص اندیشمند مزبور یا برش خاص^۴ او در تحقیق است. چرا که جهان بینی و آرمان‌های هر متفکر، ترسیم‌کننده جامعه ایده‌آل اوست و از این زاویه عدالت اجتماعی مصداقی خاص می‌یابد. روش خاص هر تحقیق نیز می‌تواند اهمیت ویژه‌ای به بعد خاصی از این هدف ببخشد و تعریف محقق عدالت اجتماعی را به این بعد خاص محدود کند.

گفتیم که عدالت اجتماعی با عدالت فردی متفاوت است و جامعه با تحقیق برخی ویژگی‌ها در روابط و نهادهای خود، می‌تواند واجد چنین کمالی باشد. حال سخن در این است که عدالت چگونه و در کدام یک از حوزه‌های روابط اجتماعی تجلی می‌یابد؟ عدالت در برخورد حکومت و قوانین و برنامه‌های اجتماعی با افراد و در قراردادهای اجتماعی و رسوم و سنت‌های حاکم بر روابط افراد و همچنین در رابطه و برخورد هر فردی از اجتماع با افراد دیگر متجلی می‌شود. در همه این حوزه‌های چهارگانه، عدالت با یکسانی برخورد در شرایط یکسان و تناسب برخورد با توانایی استحقاق در شرایط متفاوت تحقق می‌یابد. روشن است که با توجه به وجود چهار حوزه متفاوت برای تحقق عدالت اجتماعی، تحقق کامل این هدف در گز و تبلور آن در همه عرصه‌هاست. به عبارت دیگر، وصول به این هدف تنها در فرض تحول نهادها و قواعد برخاسته از متن

۱. ربك والنجده و المفردات.

۲. معجم مقاییس اللغة ابن فارس... اصلا صحیحان لکنهما متقابلان کالمضادین احدهما بدل علی الاستواء و الاخر بدل علی الاعوجاج فالاول العدل من الناس المستوی الطریقه و العدل الحکم الاستواء.

۳. «ارسطو» عدالت را فضیلتی می‌داند که به موجب آن باید به هر کس آنچه حق اوست داده شود. «سیرون» قیدی بر این تعریف افزوده و عدالت را، «دادن به هر کس آنچه سزاوار آن است مشروط بر آن که این اعطایه منافع عمومی زبان برساند». تعریف کرده است. «افلاطون» با نگرش خاصی در فلسفه سیاسی، عدالت را در این می‌داند که «هر یک از قوای خود را بگیرند و نظمی خاص بر روابط آنها حکمفرما باشد».

ناصر کاتوزیان، فلسفه حقوق، ص ۵۱۰ به بعد و خداوندان اندیشه سیاسی، مایکل ب فاستر، ج ۱، ص ۳۰.

۴. فی‌المثل در مورد افلاطون دید کاملاً سیاسی او در کتاب «جمهور».

اجتماع یعنی قراردادهای مرسوم اجتماعی، حکومت و قانون‌ها و برنامه‌ها ممکن شود. تحونی که منجر به برخورد عادلانه این نهادها و قاعده‌ها یا افراد مجتمع شود و در شرایط یکسان، برخوردارها همسان و در شرایط متفاوت، برخوردار متناسب با توانایی و نیاز و استحقاق باشد.

۲-۲- زمینه‌های تحقق عدالت اجتماعی

عدالت از یک سو در برخورد نهادها با مردم و از سوی دیگر در ارتباط مردمان با یکدیگر متصور است. اما حصول آن در گروی تغییر نگرش‌هاست تا به دور از تعصبات و تبعیض‌ها و با تکیه بر معتقدات دینی یا لاف‌ها به دلیل ملاحظات انسانی و عقلایی، روابط اقتصادی، اجتماعی و ... جامعه را بر اساس عدل شکل دهنده و این مهم جز با هماهنگی ذهنیت و اعتقاد و عمل ایشان با هدف مزبور حاصل نخواهد شد.

آنچه دستگاه رهبری و هدایت جامعه برای تحقق این امر بدان نیاز دارد، زدودن فساد از دستگاه حکومت و داشتن مدیریت و برنامه‌ریزی در فعالیتهای اقتصادی و اجتماعی ... است. فی‌المثل در صورت وجود شرایط لازم، حکومت، باید امکان تولید در فعالیت اقتصادی را در اختیار عموم قرار دهد و با برقرار کردن سیاست‌های پولی و مالیاتی صحیح به ارشاد و هدایت فعالیتهای اقتصادی بپردازد و با ایجاد سیستم‌هایی به کنترل و تصحیح روندهای اقتصادی و اجتماعی و شناسایی، تغییر و جایگزینی افراد همت‌بگمارد.

ایجاد امکانات تولید و فعالیتهای اقتصادی منحصر به در اختیار گذاشتن سرمایه (پول و شبه پول و کالاهای سرمایه‌ای و زمین) نمی‌شود، بلکه آموزش عمومی علوم و فنون و فراهم کردن امکان بهره‌گیری عموم از تکنولوژی و ایجاد امنیت قضایی و تجاری، برقراری بازارهای مناسب برای فروش تولیدات و ... را در بر می‌گیرد.

اگر همه آنچه گفتیم تحقق یابد باز هم راه تا وصول آرمان عدالت اجتماعی بسیار است. چراکه لازمه آن توجه به تفاوت میان توانمندی افراد برای شرکت در فعالیتهای اقتصادی و توان تأمین نیازهای خویش است. بخش وسیعی از جامعه از صنایع طبیعی، شرایط تحمیل شده اجتماعی، عارضه‌ها و حوادث یا رسیدن به سن پیری و ناتوانی رنج می‌برند و قادر به تأمین احتیاجاتشان نیستند. مقتضای عدالت در این قبیل موارد، برخورد متناسب و ضعف و رنجوری گروه‌های فوق است. توجه به این اقسام باید در متن برنامه‌ها جای گیرد و در زمره اهداف اصلی قلمداد شود نه این که اهداف دیگری تعقیب گردد و لطمات حاصله از برنامه‌هایمان را با ابزارهای مقطعی و مسکن‌های موقتی کم کنیم و از پرداخت یارانه و فشاری که برگردان دولت و بودجه می‌آید بنالیم.

بررسی وضعیت اقشاری که توانایی کافی برای فعالیت اقتصادی ندارند، می‌تواند به روشن‌تر شدن مسئله کمک شایانی بکند.

۱- انسان‌ها در صفات و ویژگی‌های روحی، فکری و بدنی با هم تفاوت دارند. ذوق و سلیقه، هوش، حافظه، خلاقیت، ابداع، قدرت، اراده و تصمیم‌گیری و نیروی عضلات و مقاومت بدن و سلامت و معلولیت متفاوت‌اند طبق بررسی‌های که برخی روانشناسان ۶۸ درصد جمعیت از استعداد متوسط برخوردارند و ۱۶ درصد استعدادی بالاتر از متوسط دارند.^۱

حتی در شرایط مساوی، تولید و فعالیت اقتصادی منجر به تفاوت درآمد خواهد شد و حتی در شرایط کاملاً برابر، می‌تواند به فقر یکی و غنای دیگری بینجامد.

۱. مبانی اقتصاد اسلامی، فصل یازدهم و زمینه‌های روانشناسی، انکیتون‌ها و هیلگارد، ج ۲، ص ۳۲ و ۵۷

- ۲- تفاوت دیگر، در شرایط اجتماعی تحمیل شده بر برخی از افراد است که به تفاوت درآمد و سطح زندگی می‌انجامد. نمونه‌های روشن این گروه، افراد باعائله زیاد در بیوه‌هایی هستند که حتی در شرایط مساوی فعالیت نمی‌توانند زندگی خود را به سطح مناسبی برسانند.
- ۳- حوادث اجتماعی و مصایب طبیعی نیز می‌تواند در شکل‌های مختلف به ناتوانی گروه‌هایی از مردم در خصوص تأمین معیشت بینجامد. قحطی، بیماری، آوارگی و در راه ماندن، زلزله، افلاس و رشکستگی، جنگ و اسارت از مصادیق آشنای این مصایب‌اند.
- ۴- دست آخر باید از ایتم، بازنشستگان فقیر و سالخورده‌گان مسکین نام برد که به خاطر کمی سن یا خروج از سن فعالیت، برای شرکت در فعالیت‌های اقتصادی توان کافی ندارند.
- اگر بخواهیم عدالت اجتماعی در جامعه تحقق یابد، به ناچار باید روابط چهارگانه‌ای که از آن سخن گفتیم، با توجه به تفاوت‌های فوق‌شکل مناسبی به خود بگیرد و برای تنظیم و تعدیل هر یک از این روابط ضروری است که به فکر ابزارهای تازه‌های باشیم ابزارهایی که به کمک آنها، توان احیای جامعه^۱ و آبادی شهرها^۲، احیای زمین‌ها^۳، حمایت مردم از حکومت^۴ و پیروزی بر دهه دشمنان رسید^۵ و فقر را از جامعه ریشه کن کرد.^۶

۱. «العدل یصح البریه» غرر الحکم/ ۳۲ و العدل قوام الرعیه» غرر الحکم/ ۱۹.
 ۲. علی (ع) «ما عمرت البلاد بمثل العدل» متدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۱۰.
 ۳. الکاظم (ع) فی قوله تعالی: «اعلموا ان الله یحیی الارض بعد موتها ولیس یحییها بالقطر وکن یمت رجالاً فیحیون العدل فتحیی الارض لاحیاء العدل و لاقامه العدل فیہ انفع فی الارض من القطر اربعین صباحاً (نور الثقلین ج ۴، ص ۱۷۳).
 ۴. «اعدل قدم لک القدره» غرر الحکم ۶۱ و علی (ع) «الرعیه مواد یستعیدهم العدل» بحار، ج ۷۸-۸۳.
 ۵. «اجعل الدین کھفک و العدل سیفک، تیج من کل سوء و تظهر علی کل عدو»، غرر ۶۷.
 ۶. عن الباقر (ع): «ماوسع العدل، ان الناس یستغنون اذا عدل علیهم» متدرک، ج ۲، ص ۲۶۷ عن الکاظم (ع): «لو عدل فی الناس لاستغفرا».